

## مردی که آپاندیس خودش را درآورد/تصاویر

۱۰ خرداد ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۳۸

لئونید روگوزوف یک جراح روس و البته مردی ماجراجو بود. در سفری به قطب جنوب ناگهان بیمار شد. باید عمل می‌شد. اما تنها پزشک گروه خودش بود.

لئونید آن موقع بیست‌وهفت ساله بود. زمستان قطب جنوب تازه آغاز شده بود. کمی احساس ضعف و خستگی داشت، بعد حالت تهوع شروع شد، و کمی بعد دردی شدید در سمت راست پهلویش حس کرد.

پسرش ولادیسلاو ماجرا را این‌طور تعریف می‌کند: "چون خودش جراح بود، بلافاصله فهمید مشکل آپاندیس است. بارها نمونه‌اش را دیده بود و عمل کرده بود. در دنیای متمدن، با امکانات دنیای مدرن، عمل ساده‌ای بود. اما آن‌جا که خبری از این تجهیزات نبود، فقط یخ بود و سرما."

روگوزوف جزو ششمین گروه اکتشافی شوروی سابق بود که به قطب جنوب می‌رفتند - تیمی دوازده نفره که مأموریت‌شان ساختن پایگاهی جدید در واحه شیرماخر بود.



لئونید روگوزوف (راست) با یکی از ساکنان قطب جنوب

اواسط فوریه ۱۹۶۱ ایستگاه نووولازاروسکایا آماده بهره‌برداری شد. باید ماه‌های زمستان را همان جا پشت سر می‌گذاشتند و بعد برمی‌گشتند. اما اواخر آوریل وضع روگوزوف وخیم شد. جانش در خطر بود و امیدی به کمک نبود. سفر از روسیه تا قطب جنوب ۳۶ روز از راه دریا طول می‌کشید. از آن مهم‌تر این که کشتی تا سال بعد نمی‌آمد. پرواز هم در آن باد و بوران شدنی نبود.

به قول پسرش ولادیسلاو "مسئله مرگ و زندگی بود. یا باید منتظر کمکی می‌نشست که هرگز نمی‌رسید، یا خودش سعی می‌کرد خودش را عمل کند."

دو راهی سختی بود. روزوگوف می‌دانست آپاندیسش هر آن ممکن است بترکد، و اگر بترکد مرگش حتمی خواهد بود. باید زودتر تصمیم می‌گرفت. حالش هر لحظه بدتر می‌شد. باید شکمش را باز می‌کرد و روده‌اش را بیرون می‌کشید. نمی‌دانست اصلاً آدم می‌تواند چنین کاری بکند یا نه.

باید به یاد داشت که زمان این داستان دوران جنگ سرد است، دوره‌ای که شرق و غرب در همه چیز - از تسلیحات هسته‌ای

گرفته تا رسیدن به قطب جنوب و فتح فضا - رقابت داشتند. بار این رقابت بر دوش ملت‌ها، و نهایتاً تک تک مردم بود.

فرمانده پایگاه نووولازاروسکایا باید اجازه عمل جراحی را از مسکو می‌گرفت. به قول ولادیسلاو: "اگر پدرم موفق نمی‌شد و می‌مرد، برای وجهه شوروی و برنامه اکتشافی‌اش در قطب جنوب خیلی بد بود."

دست‌آخر روگوزوف تصمیمش را گرفت: به‌جای این‌که در انتظار مرگ بنشیند، خودش آپاندیس خودش را عمل می‌کند.



لئونید روگوزوف با پسرش ولادیسلاو، سال ۱۹۶۹

در دفترچه خاطراتش نوشت: "دیشب اصلاً نخوابیدم. دردش وحشتناک است. بیرون بورانی است که بیا و بین. انگار صد شغال زوزه می‌کشند. هنوز نشانه‌ای نیست که می‌خواهد بترکد، ولی دلهره یک آن رهایم نمی‌کند. چاره‌ای نیست. باید خودم را عمل کنم. تقریباً غیرممکن است، ولی نمی‌توانم دست روی دست بگذارم و تسلیم شوم."

روگوزوف مراحل عمل را دقیق روی کاغذ آورد و کارهایی را که همراهانش، به‌عنوان دستیار، باید انجام می‌دادند، مشخص کرد. یکی باید ابزاری را که لازم داشت دستش می‌داد، یکی نور را تنظیم می‌کرد، و آینه را نگه می‌داشت - آینه برای این بود که درست

ببیند چه کار می کند. فرمانده ایستگاه هم توی اتاق بود که اگر کسی از حال رفت، جایش را بگیرد.

پسرش ولادیسلاو می گوید: "حساب همه چیز را کرده بود. حتی به دستیارها یاد داده بود که اگر داشت از هوش می رفت چطور آدرنالین به او تزریق کنند و تنفس مصنوعی بدهند. فکر نمی کنم بهتر از این می شد برنامه ریزی کرد."



بیهوشی کامل که نمی شد کرد. می توانست جداره شکمش را بی حس کند و شکم را بشکافد. ولی بیرون آوردن آپاندیس را باید بدون داروی بی حسی انجام می داد که تا جایی که می شد هشیار باشد.

بعدها در خاطراتش نوشت: "بیچاره دستیارهام! لحظه آخر قبل از عمل نگاهشان کردم. رنگشان از روپوش های سفیدی که تنشان کرده بودند سفیدتر بود. خودم هم ترسیده بودم. اما همین که سرنگ را برداشتم و نووکایین را به خودم زدم، انگار پای میز جراحی ایستاده ام. مشغول کار شدم و نفهمیدم چطور گذشت."

اول می خواست با آینه داخل شکمش را ببیند، اما کمی که گذشت دید برعکس بودن تصویر بیشتر مایه دردسر شد. از خیر آینه گذشت و با لمس به کارش ادامه داد - آن هم بدون دستکش.

به آخرین و دشوارترین بخش عمل که رسید، سطح هشیاری اش پایین آمده بود. می ترسید در آخرین مرحله ناکام بماند. خودش بعدها این طور نوشته "خونریزی شدید بود. سعی کردم هول نشوم. صفاق، جدار داخلی شکم، را باز کردم. روده کور زخمی شد، ناچار شدم بخیه بزنم. ضعیف و ضعیف تر می شدم. سرم گیج می رفت. هر چهار پنج دقیقه بیست ثانیه استراحت می کردم. اما بالاخره شد! رسیدم به آپاندیس لعنتی. دیدم تهش سیاه شده. اگر یک روز دیگر می ماند، احتمالا می ترکید. نبضم به وضوح کند شد. دست هایم حس نداشت، انگار پلاستیکی باشد. به خودم گفتم کارت تمام است. همه کار را کرده بودم، فقط مانده بود آپاندیس را در بیارم."

سرانجام مرحله آخر را هم با موفقیت پشت سر گذاشت. بعد از دو ساعت تمام، آپاندیس را بیرون آورده بود و شکمش را بخیه زده بود.

پیش از این که بخوابد، به دستیارهاش توضیح داد وسایل جراحی را چطور بشورند و اتاق را چطور تمیز کنند. همه چیز که انجام شد، آنتی بیوتیک و قرص خواب خورد و خوابید. دستاورد حیرت انگیزی بود. به قول پسرش، "مهم تر از همه این بود که زنده می ماند."

دو هفته بعد سر پا بود و به زندگی عادی برگشت.

ولی اگر...

من اوایل دهه ۱۹۶۰ دانش جوی پزشکی بودم. یادم است می گفتند اگر جایی بدون امکانات مثل قطب گیر کردید و مشکل آپاندیس پیش آمد چه کار کنید. می گفتند راست بنشینید و زانوی تان را بغل کنید. در این حالت اگر آپاندیس بترکد، احتمال این که چرک سمت ته لگن برود و دمل شود - و صفاق، جدار داخلی شکم، را عفونی نکند - بیشتر است. التهاب جدار داخلی شکم کشنده است. ولی در درس ها کسی نمی گفت خودتان تیغ بردارید و جراحی کنید."

اما ماجرای این سفر عجیب غریب به همین جا ختم نشد. کمی بعد هوا بشدت سرد و ضخامت یخ بیشتر شد. کشتی که قرار بود آوریل ۱۹۶۲ دنبالشان بیاید، نمی توانست نزدیک شود. فکر می کردند باید یک سال دیگر در قطب جنوب بمانند.

روگوزوف از دو جهت نگران بود: هم به عنوان یک جراح، که یک سال دیگر از حرفه اش و دنیای پزشکی دور می ماند، هم به عنوان یک شخص که باید یک سال دیگر جایی که بدترین تجربه عمرش را کرده بود، می ماند.

در دفترچه خاطراتش نوشت: "هرچه بیشتر می مانیم دل تنگی ام برای خانه و نفرتم از این قطب نفرین شده بیشتر می شود. نمی دانم چرا قبول کردم این سفر را بیایم. همه جذابیت قطب جنوب مال همان یک ماه اول بود. حالا در ازای آن یک ماه دارم دو

سال از زندگی ام را از دست می دهد. کلینکم که بیش از هر چیزی در این دنیا دوستش دارم، آن قدر دور بنظر می رسد که انگار مریخ است."

اما در نهایت وضع آن قدر هم بد نشد. کمک از هوا رسید و گروه را نجات داد - هرچند اندکی دیرتر از زمان مقرر. آن طور که ولادیسلاو می گوید: "ناچار شدند با هواپیماهای تک ملخه پرواز کنند. چیزی نمانده بود یکی از هواپیماها در دریا سقوط کند"



VLADISLAV ROGOSOV

بالاخره گروه صحیح و سالم به خانه برگشت. از روگوزف مثل یک قهرمان ملی استقبال کردند. داستان حیرت انگیزش ابزار تبلیغاتی بسیار مناسبی برای حکومت شوروی شد. به خصوص که تنها ۱۸ روز قبل از آن عمل، یوری گاگارین به عنوان اولین انسان به فضا رفته بود. همه ناخودآگاه این دو نفر را با هم مقایسه می کردند.

ولادیسلاو می گوید: "شباهت های زیادی داشتند. اول این که هر دو ۲۷ ساله بودند. هر دو از طبقه کارگر آمده بودند و کاری کرده بودند که پیش از آن در تاریخ بشر نشده بود. نمونه کامل قهرمان ملی بودند."

دولت شوروی به روگوزف "نشان پرچم سرخ کارگر" داد، نشانی که به کسانی که خدمات ارزنده به جامعه و کشور کرده بودند تعلق می گرفت. شجاعتش مایه مباهات شوروی در برابر جهانیان بود. به قول ولادیسلاو: "می گفتند ببینید نسل جوانی را که از

نظام ما برآمده - جوانانی خوش سیما، لبخندبه‌لب، و خوش اخلاق، اما با اراده‌ای پولادین."

اما روگوزوف دنبال معروف شدن نبود. فردای سفر، برگشت بیمارستان و کارش را از سر گرفت. بیش از نیم قرن از آن زمان گذشته و این روزها برداشتن آپاندیس پیش از سفر به قطب جنوب عادی - و در بعضی کشورها مثل استرالیا، اجباری - است. بعضی از پزشکان معتقدند فزانوردانی که بخواهند (در آینده) برای مدتی طولانی به ماه یا مریخ بروند، باید همین کار را بکنند.

ولادیسلاو، پسر روگوزوف، پدرش را چهره‌ای الهام‌بخش می‌داند. می‌گوید: "وقتی جایی گیر کرده‌اید که به نظر می‌رسد همه چیز علیه شما دست به دست هم داده‌اند و راهی برایتان نگذاشته‌اند، حتی در بدترین شرایط اقلیمی، تسلیم نشوید. به خودتان باور داشته باشید و بجنگید. برای زنده ماندن بجنگید."

منبع: بی بی سی

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۰۵۴۱/تصاویر-درآورد-خودش-آپاندیس-مردی>